

این کتاب اسماً تاریخی و رسماً ادبی - یا فوق ادبی - در گرانباری از واژه‌های دیر یاب فارسی و تازی و انباشتگی از آیات و احادیث و امثال و اشعار عرب و برخوردارگی شدید از صنایع گوناگون لفظی و انواع کرشمه کاریهای منشیانه، بی‌گفتگو، نادره نادرات ادب فارسی است.

نوشته: دکتر جعفر مؤید شیرازی

«دره نادره» و اشعار عربی آن

نقد و نظر



چندی پیش چاپ دوم «دره نادره» اثر معروف و گرانسنگ میرزا مهدی خان استرآبادی، منشی نادرشاه افشار با تجدید نظر در دسترس ادیبان و مورخان و دستداران انشاء مصنوع قرار گرفت. آن که چاپ اول این کتاب را دیده باشد و اکنون چاپ دوم را پژوهشگرانه بنگرد، درخواهد یافت که بیست و پنج سال فاصله دو چاپ، به مصحح و شارح دانشمند «استاددکتر سید جعفر شهیدی» فرصت داده است تا با سعی شخصی و بهره جویی از نظر دانشورانی که به یاری ایشان برخاسته‌اند (آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی و...) نادرستیا و نارسائیهای چاپ نخست را تا حد زیادی سامان بخشند. کتاب در ۱۱۰۰ صفحه با چاپ افست و صحافی نسبتاً خوب از سوی «شرکت انتشارات علمی و فرهنگی» نشر یافته و ۲۳۰ صفحه تلخیص و تعلیقات و فهرست آن، کارگشای دانش پژوهان است.

نقد نویسی بر «دره نادره» و بررسی همه جانبه آنچه استاد شهیدی در تصحیح و توضیح آن کرده‌اند، کاری است سودمند که رامشی دیگری جوید و در این آشفته جانیهها، دست و دل من از آن کوتاه است. بنابراین، در این گفتار، تنها به اظهار نظر در باره «اشعار عربی کتاب» که ذوقی ترین و احتمالاً فنی ترین بخش «دره نادره» است، بسنده می‌شود و به اختصار

از چگونگی متن و ترجمه برخی از این شعرها که بیشتر جای بحث داشته، سخن می‌رود.

این که «دره نادره» در میان آثار ادبی فارسی به راستی «دره» یعنی مرواریدی یگانه می‌باشد، امری است اعتباری و در گرو سلیقه و رأی من و شما، اما در «نادره» و بسیار هم نادره بودن این اثر، به هیچ روی جای سخن نیست. مرا این کتاب اسماً تاریخی و رسماً ادبی، یا فوق ادبی، در گرانباری از واژه‌های دیر یاب فارسی و تازی و انباشتگی از آیات و احادیث و امثال و اشعار عرب و برخوردارگی شدید از صنایع گوناگون لفظی و انواع کرشمه کاریهای منشیانه، بی‌گفتگو، نادره نادرات، ادب فارسی است. مفهوم ایهامی «نادره» هم تنها در حد ذهن کشاندن نادرشاه باید معتبر شناخته شود. زیرا کتاب، بسیار بیش از آن که نشان دهنده چهره تاریخی نادر و بازگو کننده کشاکشهای نظامی و سیاسی او باشد، فراخ میدان خودنمائیها و فضیلت مآیها و نردستیهای ادبی منشی بلاغت شعار اوست.

در حقیقت جناب منشی الممالک نادری، در سراسر این کتاب بیش از آنچه در واقعه «چشم زخم میرزا مهدی خانی»* از خود و قلم خود نشان دهد، دولتخواهی و نادر دوستی نکرده است. شعرهای عربی «دره» هم از لحاظ کمیت (۳۳۰

بیت) و هم از جهت کیفیت و ارزش ادبی، شایباً هرگونه توجه و رسیدگی است و احاطه بر آنها، گذشته از دریافت نظر نویسنده و اشراف بر شعرهایی دلپسند می‌تواند کلید بسیاری از مشکلات را در دیگر متون ادبی به دست دهد. طبیعی است که ضبط و ربط و ترجمه این اشعار یکی از دشواریهای چندگانه تصحیح توضیح کتاب بوده است؛ به ویژه که این گونه اشعار استثنای و تضمینی غالباً به گونه تک بیت یا چ بیت متوالی، از میان آثار بلوغ و درجه اول تازی برگزیده می‌شوند و صرفاً به خاطر همین برگزیده بودن و واقعیت که گاه مصحح گوینده آنها را نمی‌شناسد و ابیات پیش و پس آنها دسترس ندارد، می‌تواند دشواری آفرین باشند.

گفتمیم که مصحح کارآزموده «دره» کوشیده‌اند به اشعار عربی این متن درشتاک نیز رسیدگی آگاهانه نمایند، اما به هر حال هنوز هم نادرستیهای چشمگیر آن در برخی از این شعرها و نیز ترجمه فارسی آن واقعیت دارد. و اینک، بیان مهمترین این نادرستیها

۱- صفحه ۱۷۸

وَأَصَلَّتْ عَلَيَّ الذَّبَابُ مِنْ

عَذَابَاتِ مَرَعَةَكَ الْعَذْلَانِ

بی تردید «وَأَصَلَّتْ» در این بیت، نادرست و محرف است و «وَأَصَابَتْ» است (امر، از صَبَّ و الماءُ آب راریخت)

اقتباسی دارد از «وَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» ن کریم ۱۵۲/۳ - چنان که در صفحه ۶۸۷ از همین بیت دیدگری نیز با همین برخوردار قرآنی آمده است: وَصَبَّ عَلَى النَّاسِ سَوْطَ الْعَذَابِ كَأَنَّ الْإِلَهَ بِهِ وَ

و ترجمه بیت مورد سخن چنین تواند بود:

کاکل تازیانه‌ات بر این مگس‌ان شکنجه بیفتان. «تعالی که نصّ درست بیت را (برابر نظری که است) همراه با چهار بیت پیش از آن به دست داده، بنده شعر را چنین معرفی می‌کند: «الشیخ العمید المظفر بن الحسن الدامغانی الثعالی عذبات، که ما آن را به کاکل ترجمه کردیم، عذبه» است و آن تسمه‌های باریک و درهم بافته و آن سر است در انتهای تازیانه که برای نرم زدن، ره شاهانه و... به کار می‌رود و همان است که در خاقانی به «شیب تازیانه» و نیز «شیب مرقعه» از تعبیر شده و همانندی آن به گیسو و کاکل نیز از م سخن سالار شروانی دور نمانده است:

روانی بهر شیب مرقعه‌ش

زلف حوران هرچه پیرایی فرست
(دیوان خاقانی ۸۲۷)
وورت ساده تر این «شیب تازیانه» همان «سرتازیانه» است که در شعر سعدی هم آمده:

که سلطنت به سرتازیانه می فرمود (مواظ سعدی ۱) و نیز قلم ابوالفضل بیهقی: و لشگری را به سر تازیانه بشمرند (۵۸۶/۱) دیوان خاقانی (۷۵) و آمده «دهخدا» «شیب» نیز دیده شود و همچنین دیوان بی (۳۷۶) برای صورت دیگر این ترکیب «توک تازیانه» دیدنی است.

گذشته از صورت صحیح شعر عربی، در همان نادرست هم که در کتاب آمده «بران بر» در «واصلت علی» هیچ مربوط نمی‌نماید و سستی متن و ترجمه و نیز رابطه آن دو قطعی است.

صفحه ۱۸۳

وَدِيحِكِهِ صَوْتُ الْغَيْثِ مُنْسَكِبًا
لَوْ كَانَ طَلْقُ الْمُحَا يَمْطُرُ الذَّهْبًا
هُوَ لَوْلَمْ يَخْنُ وَالشَّمْسُ لَوْ نَطَقَتْ
وَاللَّيْتُ لَوْلَمْ يَصِدَّ وَالْبَحْرُ لَوْ عَذَّبَا

آیات چنین ترجمه شده است: «حکایت کردن است او را آواز باران ریزنده - هرگاه خندان رو بود و می‌بارید»

که هم متن و هم ترجمه نادرست است، زیرا:

در مصراع نخست «صوت الغيث» بی‌تردید «صوب الغيث» است (صاب یصوب صوباً به معنی بارش و ریزش باران است که تواند کنایه از عطا و بخشش نیز باشد) و «غيث» در بیت نه به معنی باران که به معنی «ابر» است (گاهی برهم گفته شود. لغتنامه از منتهی الارب، غيث) و اینم که ابر و آسمان ابری در ادب عربی و فارسی به خصی و چهره درهم داشتن وصف می‌شوند:

السَّمَاءُ كَثِيْبَةٌ وَتَجَهَّمَا قَلْتُ اِيْتَمَّ يَكْفِي التَّجَهَّمُ
لَسْمًا (ابوماضي، الخمائل ۵۸). گهی در بار، گهی
خواهد/همان ابر بدخوی کافور بارش (ناصر
رو، دیوان ۳۳۵) تا نباشی همچو ابرای نایب دریا
(سنایی، دیوان ۷۳۲) ابر انك افشانده نمك

وز چهره سبکباریخته (خاقانی، ۲۷) بدین ترتیب ترجمه
بیت چنین می‌تواند بود:

اگر ابر، با بارش تندى که دارد (چهره درهم
نمی‌داشت) گشاده روی می‌بود و (به جای قطره‌های
باران) زرمی بارید، بسی نمی‌ماند که به ممدوح همانند
شود!

در ترجمه‌ای که در کتاب آمده، گذشته از پریشانی
عبارت، جای این سؤال وجود دارد که «آواز باران» نه
خود باران، چگونه ممکن است، «خندان رو باشد و طلا
ببارد»؟ اعراب کلمه «طلق» رانیز که در متن «درة
نادره» مرفوع آمده باید اشتباه چاپی فرض کرد زیرا
این واژه که خبر است برای «کان» باید منصوب
باشد.

ضبط ثعالی نیشابوری که این دو بیت را از
ابوالفضل همدانی دانسته، برابر نظر ما «صوب
الغيث» است ولی در بیت نخست «یحکیک» و در
دومین بیت «لم یکن» و «لم یصل» دارد (خاص
الخاص ۳- ۱۹۲) که «لم یکن» غلط است. گفتمی
است که مضمون بیت اول را به گونه‌ای بلیغتر در این
آیات از ابوالفرج الواو می‌بینیم:

مَنْ قَاسَ جَدَّ وَاكَّ بِالْعَمَامِ فَمَا
انصَفَ فِي الْحَكْمِ بَيْنَ شَيْئَيْنِ
اِنَّتَ اِذَا جُدَّتْ ضَاكُّكُ اَبْدًا

و هو اذا جادها مع العين (الثعالی ۱۵۱)

۳- صفحه ۲۰۲

هَذِيْ مَخَابِلُ بَرَقِ خَلْفَةَ مَطَرِ
جُودٍ وَرَوِيْ زَنَادٍ خَلْفَهُ لَهْبٌ
وَأَرْقُ الْفَجْرِ بَيْدٍ وَقَبْلُ اَبْيَضِهِ
وَأَوَّلُ الْغَيْثِ قَطْرُ ثَمَّ يَنْسَكِبُ

این دو بیت زیبا، بی ترجمه رها شده است در حالی
که برای خوانندگان عادی، دریافت معنای آن از
شعرهای ترجمه شده کتاب آسانتر نیست، به ویژه که
در تشکیل آن هم اشتباهاتی هست. هشت واژه‌ای هم
که از این شعر بیرون کشیده شده و از روی فرهنگها،
درهامش معنی شده است با وجود اشغال ۴ سطر از
فضای زیرنویس، هیچ دردی را از خواننده دوا
نمی‌کند.

ترجمه شعر می‌تواند چنین باشد:

این جلوه‌گرهای آذرخش را بارانهای سنگین،
و شرار فروزینه (سنگ آتش زنه) را زبانه‌هایی از آتش
در پی است - سبیده دمان را رنگ کیود پیش از سپیدی
نمایان گردد و باران با قطره آغازد و سپس سنگین فرو
ریزد.

ناگفته نماند که واژه «جود» در مصراع دوم، لازم
است با فتح اول ضبط شود (در متن با ضم اول آمده)
زیرا جمع «جاند» است به معنی باران سنگین و قیاس
آن مانند «رکب و صحب» است در جمع «راکب و
صاحب» واژه «لهب» نیز به قرینه مصراع نخست
لازم است با ضم اول و دوم ضبط شود (در متن با فتح
اول و دوم آمده) زیرا جمع است به معنی زبانه‌های
آتش، تا با «بارانهای سنگین» در مصراع پیش، قرینه
شود.

۴- صفحه ۲۱۸

خنازیر نامواعن المکراهات

فَنَبَهُمُ زَمَنَ لَمْ يَمَّ

فِيَا قَبِيحَهُمْ فِي الَّذِي حَوَّلُوا

و يَأْحُسْتَهُمْ فِي زَوَالِ النَّعَمِ

در ترجمه این دو بیت بسیار نیرومند، هرگاه از
«چیزهایی (نظیر» زشت بادشان در آنچه داده شد آنان
را» به اندازه لازم فاصله بگیریم، شاید به ترجمه‌ای در
این حدود دست یابیم: خوکانی بودند از نابکاری خفته
(دست کشیده) که روزگار ناخفته بیدارشان ساخت. وه
که چه نزیبدشان بهره‌مندیهایی که یافته‌اند و چه
زیبدشان از دست شدن آن نعمتها!

۵- صفحه ۲۲۶

كَأَنَّ سَوَادَ اللَّيْلِ زَنَجٌ بَدَأَهُمُ
مِنَ الصَّبْحِ تَرَكَ فَاَسْتَكْنَاوَالِي الْهَرَبِ
در کتاب چنین ترجمه شده است: «گویا سیاهی
شب زنگی است که پدیده شد بر آنان در صبح ترکی،
پس فروتنی نمودند به گریختن.»

و ترجمه هموار آن چنین تواند بود:

پنداری تیرگی شام، زنگیان بودند، زنگیانی که
چون (گروهی) ترکان از (کمین) صبح برایشان جلوه
نمودند، دل بر فرار نهادند (ویا با توجه به حرف اضافه
الی) ... در «دامن» فرار بر آسودند.

۶- صفحه ۲۳۹ متی تک من...

توضیح این بیت به آخر کتاب موکول شده اما در
بخش تعلیقات، هیچ نشانی از بیت یا توضیح آن
نیست.

۷- صفحه ۲۵۴

اِذَا حَضَرَ الشَّتَاءُ فَانْتَ شَمْسُ
وَإِنْ حَضَرَ الْمَصِيفُ فَانْتَ ظِلُّ
ترجمه مصراع دوم چنین آمده است: «واگر بیاید
تابستان جای، تو سایه‌ای» در حالی که «مصیف» در
اینجا همان تابستان است و بس، در برابر «مشتی» که
زمستان است و نیز پدر برابر «الشتاء» که در مصراع
نخست آمده. و اصولاً اگر سؤال شود «تابستان جای
چیست و چگونه می‌آید؟» ستوالی خوش آیند
نیست!

البته «مصیف» را در کتاب لغت به معنی بیلاق و
تابستان جای می‌یابیم، اما این معنی را با بیت مورد
سخن کار نیست و گویا سایه هم در تابستان جای،
چندان ارزشی نداشته باشد.

۸- صفحه ۲۵۷

فَأَضْحَتِ الْحَرَّةُ مَقْرُونَةً
بِالْحَرِّ فِي دَوْلَيْهِ الْحَرَّةُ
در ترجمه بیت آمده است: «پس چاشت کرد آزاده
زن جفت با آزاد مرد در دولت آزاده وی (نادر).
و ترجمه صحیح بدین گونه تواند بود: «در دولت
آزاده نادر، آن آزاده زن همسر زامرد شد.»

۹- صفحه ۳۰۵

كَأَنَّ سَنَا الْمَرِيخِ شَعْلَةً قَابِسٍ
تَلَوَّحَ عَلَيَّ بَعْدَ فَتَحَتْنِي ضِرَامُهَا
ترجمه کتاب چنین است: «گویا روشنائی مریخ،
شعله آتش افروخته‌ای است که از دور می‌درخشد و
شعله آن دیده نمی‌شود.»

و ترجمه درست چنین تواند بود: «پنداری فروغ
مریخ شعله‌ایست از آتش اخگر چینی (کسی که
حبه‌ای آتش از دیدگران گیرد) که از دوردستان گاه پیدا
و گاه پنهان شود.»

تَصِيبُ لِحَاجِبِهَا حَاجِبِي
تَلُوذُ مِنَ الشَّمْسِ اَطْلَانُهَا

لواذ الفريم من الطالب
بيت اول بدین گونه ترجمه شده است: «و نيمروزی که گرمی آن افروخته است، آسیب می رساند ابروی مرا کرانه آن که نخست برمی آید» بیت دوم ترجمه نشده ولی درباره آن آمده است: اطلاق ج طلا، بجه گاو و گوسفند و ریزه های خرد از هر چیزی (؟) در حالی که اصولاً متن بیت دوم نادرست است و «اطلانها» بنا بر قرآن و روابط روشنی که در بیت وجود دارد، صورت محرف «اطلالها» است. در بیت پیشین هم «حاجبها» به معنی تاب و فروغ خورشید است. بنا بر این ترجمه دو بیت چنین تواند بود:

بسا نيمروزان که گرمایی افروخته داشت و پیشانیم
از تاب خورشیدش آسیب می دید.

و سایه هایش از خورشید چنان می گریخت که بدهکار
از بیستاکار گریزد.

۱۱- صفحه ۳۱۸

قلت اذصك حره حر وجهي

ربنا اصرف عنا عذاب جهنم
در ترجمه آمده است: «گفتم چون کوفت گرمی آن
گرمی صورت مرا...»

و به این صورت، هم ضبط و تشکیل «حروجهی» نادرست است که باید با ضم اول باشد نه با فتح (چنان که در کتاب آمده) و هم معنای بیت. زیرا «حرالوجه» با ضمه بر حرف نخست، روی هم به معنای «چهره» است و تفاوتی که با «وجه» دارد این است که تبیین بیشتری می کند. لحدواله حرالوجه تعالا (ابوالعناهیة، مجانی الحدیثه ۲/۲۲) و ترجمه بیت چنین می شود: چون تاب خورشید چهره ام را زد، گفتم پروردگارا شکنجه دوزخ را از ما بگردان.

۱۲- صفحه ۳۳۹

اذا ماغد و ناقل ولدان اهلنا

تعالوا إلى أن يأتنا الصيد نخطب

بیت ترجمه نشده و در حاشیه به عنوان توضیح آمده است: «اخطبک الصيد، به تو نزدیک شد و در دسترس قرار گرفت (رب)» که این توضیح ربطی به بیت ندارد و ظاهراً در این مورد باید مقداری از مسؤلیت را متوجه مگسی دانست که با افزودن یک نقطه «نخطب» را در نسخه های خطی به صورت «نخطب» تصحیف کرده و ایجاد زحمت نموده است! به هر حال بیت، لحنی حماسی دارد و گویی از زبان دلآوری است که با اطمینان به پیروزی به نبرد یا به شکار می رود و ترجمه ای چنین می تواند داشت:

چون صیحگاهان به راه افتیم، کودکان قبیله ما
گویند: «بیایید تا شکار به ما می رسد، همین فراهم
آوریم.»

۱۳- صفحه ۳۴۳

والجو توب بالنسور مطير

والارض فرش بالجیاد مخيل
بیت ترجمه نشده و پس از توضیحی نارسا درباره مصراع نخست، در معنی «مخیل» آمده است: «دارای خال» که بی چند و چون نادرست است. زیرا مخیل، از کلمه «خیل» به معنی اسب است و «دارای نقش اسبان» معنی می دهد. بیت را که تصویری بدیع از

صحنه جنگ است، می توان چنین معنی کرد:

هوا از انبوهی کرکسان (که برای خوردن کشتگان
به پرواز درآمده اند) شادروانی است با نقش پرندگان و
زمین با اسبان نزاده (که بر آن می تازند) فرشی است با
نقش اسبان. و گفتنی است که این بیت از عضدیه
ابوالحسن بن محمدالسلامی، شاعر معروف دربار
صاحب بن عباد است و تعالی آن را با بیت بعدش
چنین آورده است:

والنفع توب بالنسور مطير
والارض فرش بالجیاد مخيل
تهفو العقاب علی العقاب ویلتفی
بین الفوارس أجدل و مجدل
(تعالی، خاص الخاص ۱۷۰-۱۷۱).

۱۴- صفحه ۴۲۴

كان مئار النفع عندا شنداده

و هدیه كالبرق فی اللیل لامع

ضبط بیت نادرست است. «مئار» باضم اول درست
است به معنی «گرد انگیزه» که در متن (با فتح اول)
آمده و تشبیه را نیز که اصل این بیت است، تباه کرده.
در مصراع دوم نیز «هندیه» با تاء تانیث و تئوین جر
نادرست است و صحیح آن «هندیه» باهاء ضمیر
متصل می باشد به معنی «شمشیر او». تئوین های رفع
نیز در روی کلمات قافیه (در هر دو بیت) نادرست است
چه اصولاً قوافی تئوین پذیر نیستند.

مضمون بیت و ترکیب آن تقلیدی است از بیت
مشهور بشار بن برد:

كان مئار النفع فوق رؤسهم (رؤسنا)
واسیافنا لیل نهای کواکبه

(دیوان ۱/۲۸۱) و ترجمه بیت چنین تواند بود:
گرد انگیزه، چون ماهه گیرد، و تیغ هندی او (که در
گرد می درخشد) به آذرخش شبتاب ماند.

۱۵- صفحه ۵۵۹: والنار نورأنیق فی تفتجه

وقت الخمود اذالم ترح انوار

که سخت نادرست و بدین گونه ترجمه شده است:
«و آتش مانند غنچه زیبایی است هنگام باز شدن،
آنگاه که فسرده است (آن آتش) و امید نیست به
روشنایی های (دیگر)»

ترجمه درست را... توان چنین داشت:
آتش که به هنگام افسردگی طبیعت و آنگاه که
امیدی بر گلهای نیست، شکوفان می شود، خود گلی
است زیبا.

۱۶- صفحه ۵۸۲: الفی فی الفیفا و خضر برحمته

و فی لجة البحر الیاس الیاس.

بیت دقیقاً با همین ضبط و تشکیل آمده و در حاشیه
توضیح شده: «این شعر در شش نسخه چنین ضبط شده
و چنان که مشاهده می شود وزن آن درست نیست و به
ضبط کلمات نیز اطمینان حاصل نشد. فیبی سایه،
قطه ای از پرندگان. فیفاء، بیابان بی آب». چنان که
دیدم می شود، بیت و توضیحاتش معما در معاست و
البته بر مصحح دانشمند هم حرجی نیست. صورت
زیر و توضیح مختصری که همراه آن است، از راه
کوشش در تصحیح قیاسی بیت به دست آمده و -
اگرچه سخن پایانی نیست - می تواند به عنوان
راهگشای به تصحیح نهائی مفید باشد:

وَأَلْفَى فِي الْفَيْفَاءِ خَضْرُ بَرَحْمَتِهِ

و فی لجة البحر الیاس به الیاس

ترجمه: با رحمت او خضر «گمگشته» در بیابان
الیاس درگیر با نومییدی و «گمگشته» در موج خیز دریا
باز یافته می شوند (با گمشدگان با ایشان برخورد
می کنند و دستگیر می گردند).

بنابر باورها، خضرا هیر گمشدگان صحرا و الیاسیان
نجات بخش غریقان و گمشدگان دریاست و هدف بی
بیان بی کرانگی رحمت ممدوح است. نظامی جلالت
خضرو الیاس را مبهم بیان می کند «یکی شد به دو
یکی شد به دشت» و دکتر ثروتیان در شرح آن، خضری
به دریا و الیاس را به خشکی نسبت داده اند (شرفنامه
۸۵۰ و ۵۱۹) و این برابر است با گزارش ترجمه تفصیلی
طبری (ج ۴/۹۴۸) ولی در دیوان قبضی دکک
می خوانیم:

«چو نوح گشتم توفان نورد دریایی

چو خضر بودم تنها رو بیابانیا

دیوان ۱۱۴» که این یک برابر است با روایت جویری
در قصص الانبیاء که استاد شهیدی هم در «شرف
لغات و مشکلات دیوان انوری» از آن بهره جسته
(ص ۲۴ انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴).

این گوناگونیها می رساند که هر دو صورت
روایت برای گویندگان اسلامی اعتبار داشته است
مضمون حاصل از بیت مورد تصحیح، یعنی وابسته
خضر به بیابان و دریایی بودن الیاس؟ درست است
۱۷- صفحه ۶۱۲ درباره قطعه «هوالغیث...» آند

در حد «احتمال» به نظر و قلم مصحح محترم آمده،
احتمال بیشتر و واقعیتی روشن است و به راستی
این دو بیت، جای مصراع دوم با چهارم عوض
است، بنابر این خواننده متوقع است صورت درست
شعر را در متن کتاب ببیند و در حاشیه بخواند که ض
نسخه ها چگونه بوده است و می نماید که شرعاً
چنین توقعی مردود نیست.

۱۸- صفحه ۶۸۵: ما حال متجر مستبضع حو

مسکا و....

ترجمه شده است «چگونه است حال بازرگانی
بضاعت می سازد بارانهای را از مشک»
«پارانهائی» در ترجمه «حقیقا» نادرست است
«حقب» معنی مسلمی دارد که «سال و سالیان» است
ظاهراً در این مورد معنی «حقیقه» که «چمدان» و ما
آن است، و جمع آن «حقاتب» در اثر اشتباه به ترجمه
راه یافته است. به دیگر سخن، حقب را در متن به جمع
حقاتب گرفته اند.

۱۹- صفحه ۷۰۹:

أفام جَمیل الصبرِ فی السجِنِ برهه

قأفضی له الصبرِ الجَمیلِ الی المهُ

«افضی له» در مصراع دوم نادرست و محرف
«افضی به» است چون این فعل با حرف اضافه «بام»
معنی متناسب این بیت، متعدی می شود، و در معنای
نیز باید گفت: «وی را به پادشاهی رسانده» نه چنان
در کتاب آمده: «وی را به پادشاهی گشاند». زیرا
فارسی فعل «رساندن» بار و معنی مثبت دارد و فق
«کشاندن» بار و معنی منفی.



شعرهای عربی «دُرّه» هم از لحاظ کمیّت و هم از جهت کیفیت و ارزش ادبی، شایان هرگونه توجه و رسیدگی است و احاطه بر آنها، گذشته از دریافت نظر نویسنده و اشراف بر شعرهایی دلپسند، می‌تواند کلید بسیاری از مشکلات را در دیگر متون ادبی به دست دهد.

شرح مراجع

- ۱- ابوفراس، الحمدانی، دیوان، حقه الذکور محمد التوتجی، المستشاریه الثقافیه الايرانیه دمشق ۱۹۸۷.
- ۲- ابوماضی، ایلیا، الخمائل، الطبعه الثامنه، دارللملین، بیروت ۱۹۶۹.
- ۳- استرآبادی، میرزا مهدی خان، دره نادره، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ، دوم شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.
- ۴- البستانی، فواد افرام، المجانی الحدیثه، الطبعه الثانیه، المطبعه الکتولیکیه، بیروت.
- ۵- بشاربن بره، دیوان، لجنة التالیف والنشر والترجمه، القاهره ۱۹۵۰.
- ۶- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی - تصحیح سعید نفیسی - کتابفروشی سنائی.
- ۷- الثعالی، ابومنصور، خاص الخاص حسن الامین، دارمکتبه الحیاة، بیروت.
- ۸- خاقانی، افضل الدین یدیل «دیوان» تصحیح دکتر سید ضیاء الدین سجادی، چاپ دوم کتابخانه زوار، مشهد.
- ۹- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه - امثال و حکم.
- ۱۰- سعدی، شیخ مشرف الدین، کلیات، تصحیح فروغی و یغمانی، کتابفروشی بروخیم، تهران.
- ۱۱- سنائی، مجدود بن آدم، دیوان - تصحیح استاد مدرس رضوی، کتابفروشی سنائی، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۲- فیضی دکنی دیوان، تصحیح ای - دی. ارشد با مقدمه آهی. انتشارات فروغی ۱۳۶۲.
- ۱۳- نظامی گنجوی، شرفنامه، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، چاپ اول، انتشارات توس، تهران.

حقیقت بازار خویش را شکستی (بنابر آنچه معمول بازاریان است و فروشندگان نباید در عرضه کالای گزین و بهین شتاب ورزند - و نیز بنابر سرشت روزگار که او را جز آسیب رسانی شغلی نیست).

جز آنچه یاد شد، هنوز جای سخن در شعرهای عربی «دُرّه نادره» و دیگر بخشهای این کتاب مرد افکن هست. اما کار دانشمندان را از کمی و کاستی و قلم منصفان را از سیاس خدمتگزاران گزیر نیست. به ویژه که دره نادره، چنان که یاد شد، به راستی نادره نادرات ادب فارسی است و رخش باید تا تن رستم کشد.

تندرستی استاد دکتر شهیدی و توفیق ایشان را در ارائه خدمات بی شائبه آرزو می‌کنم.

زیر نویس

* مقدمه چاپ دوم - در تصحیح اصلی و چاپ نخست، مصحح محترم از مساعدت این اشخاص برخوردار بوده‌اند: شادروان دکتر معین، شادروان استاد فروزانفر، شادروان استاد عبدالحمید بدیع الزمانی، دکتر مهدی محقق، دکتر سید علی موسوی بهبهانی - مقدمه چاپ نخست ب، ج.

** امثال و حکم دهخدا، ذیل چشم زخم میرزا *** وجود این بیت و ابیاتی دیگر از «خاص الخاص» در «دره نادره» توجه ویژه میرزا مهدی خان را به این اثر تعالی می‌رساند.

- صفحه ۷۱۹ قُلْ لِلدَّهْرَانَتْ أَصَبَتْ فَالْبَسِ بِرَعْمِكَ دُونَ تَوْبٍ جِدَادٍ
ثَمَّتْ خَاتِمَةَ الرِّزَايَا
فقد عَرَّضْتُ سَوْفَكَ لِلْكَسَادِ
با صرف نظر از اعراب عجیب «توب حداد» و توجه محترم به این که «ضبط شعر درست نیست» و که در یکی از نسخه‌ها «توبی حداد» بوده، هرگاه ضبط اخیر در متن جایگزین می‌شد، بیت صورت درست ظفی خود را باز می‌یافت، زیرا در مورد لباس بسیار بول است که صیغه متنی را به کار برند، به اعتبار که یکدست جامه از دو پارچه عمده تشکیل می‌شود یا ضعیفین فی توبی تقی و حیا - آن فی بردی جسمی لا - و توبی مما یرجم الناس طاهر - به ترتیب: یوب به الشریف الرضی، بشار، المجانی الحدیثه ۱۹، لابی فراس دیوان (۱۱۹) واژه فارسی «تانی» نیز که در شعر سنائی (دیوان ۷۷۴) و بیات و مواعظ سعدی (۲۸۰-۱۳۴) برای جامه فیه آمده، از این معنی تهی نیست.

از متن که بگذاریم، ترجمه قطعه را که در سوگ گوی سروده شده است، به این صورت می‌توانیم بگویم:

روزگار را بگوی: این توتی که مصیبت زده باشی، به ناکام و به تنهائی و بی ما، سوگجامه در پوش. آنگاه که مصیبت فرجامین را به پیش افکندی به